

درس سیصد و دوم: صوت ۳۱۶

بررسی دلیل عقلی اخباریین برای وجوب احتیاط
در کلام فقهاء (۱۲)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در جلسه قبل عرض شد که مرحوم آقا ضیاء مسئله را از نقطه نظر تعریف و تذکیه به سه تقسیم و به سه تعریف بیان کرده‌اند. تعریف اول این بود که تذکیه عبارت است از امر بسیط و متحصّل از فری اوداج اربعه و شرائط ذبح به اضافه قابلیت محل تعریف دوم تذکیه عبارت از فری اوداج اربعه است نفس فعل مذکّی به اضافه شرائط و قابلیت محل، و تعریف ثالث این بود که فری اوداج به انضمام قابلیت محل، راجع به شق اول فرمودند که در صورت شک چه شبهه حکمیه باشد یا موضوعیه به تمام انحاء شک در حقیقت شک داریم در تحقق آن امر حاصل بسیط و اصل عدم آن است این ماحصل و حالت سابقه او متیقن است که عدم تذکیه است

بنابراین شک درباره عدم حالت سابقه است که همان عدم تزکیه باشد به واسطه فری اوداج و در صورت شک در امر حالت سابق در اینجا است که

همان استصحاب عدم تذکيه سواءً اینکه شک در
فری اوداج باشد یا شک در قابلیت باشد، این دیگر
تفاوت ندارد.

اشکالاتی به مرحوم آقا ضیاء در تعریف تذکيه

بله! این مسئله را ایشان مطرح نکردند که اگر
چنانچه شک در شبهه حکمیه باشد ... چرا؟ این
مسئله را من [بیان] کردم. حتی این را هم فرمودند
که در همه شبهات چه حکمیه و چه موضوعیه،
استصحاب عدم تذکيه و اصل حاکم بر اصاله الطهاره
و اصاله الحلیه جاری می شود.

نکته ای که در اینجا به نظر می رسد این است که
در صورتی که تذکيه امر بسیط باشد و آن امر بسیط
ماحصل و نتیجه فری اوداج **مع شرائط** باشد، در
اینجا باید ببینیم که این امر بسیط در حالت سابقه به
چه نحو است؟ آیا در حال قطعاً مقصود و منظور
استصحاب حال حیات است؟ یعنی در حال حیات
عدم تذکيه در اینجا ثابت است؛ عدم تذکيه که همان
ماحصل و نتیجه فری اوداج است به عنوان امر بسیط.
بعد از فری ما نسبت به این مسئله شک داریم این

مقدار از مسئله درست که در زمان حال حیات، عدم آن امر بسیط در اینجا ثابت است، عدمش نه خودش، یعنی عدم تذکیه، می‌توانیم بگوییم: **هذا الحيوان غير مذكّي**. چرا؟ به جهت اینکه هنوز فری اوداج بر او وارد نشده است.

فرض کنید که ماء، ماء قُراح^۱ و ساذج است و می‌خواهید بر این ماء یک چیزی داخل کنید مثلاً سِدر را داخل کنید رنگ آب تغییر کرده است و شک دارید که آیا سدر داخل در این ماء برای تغسیل شده است یا نشده است؟ یا فرض کنید که کافور داخل در این ماء شده یا نشده است؟ استصحاب قراحیت که موجب عدم تغیر ماء به ماء کافور یا موجب عدم تغیر ماء به ماء سدر است در اینجا باقی است.

در اینجا هم حیوان در حال حیات غیر مذکّی بود. وقتی که غیر مذکّی بود هنوز فری اوداج نشده بود. شک داریم که به واسطه فری اوداج و سایر شرایط مبدل به مذکّی شده است یا هنوز غیر مذکّی است؟! استصحاب عدم تذکیه در اینجا موجب حکم غیر

۱. لغت‌نامه دهخدا: «قراح: آب صاف، پاکیزه، بی‌آمیختگی چیزی.»

مذکّی است.

منتهی صحبت در اینجا این است که مرحوم آقا ضیاء در همه موارد شبهه - چه شبهه حکمیه یا شبهه موضوعیه - حکم به عدم تذکّیه کرده‌اند. اما در شبهات موضوعیه باید در دو مسئله مورد توجه قرار بگیرد؛ یکی در فری اوداج با شرائط، مثل اینکه اصل فری اوداج که ثلاثة عروق یا اربعة عروق است یا اینکه در اسلام شبهه موضوعیه است یا در استقبال و امثال ذلک، در این گونه موارد شکی نیست که چون شبهه، شبهه موضوعیه از این باب است به واسطه تحقق فعل خارجی مذکّی بر این حیوان، اصل عدم تحقق شرط خارجی موجب عدم تحقق اثر صحت است و موجب عدم تحقق تذکّیه است که آن تذکّیه موجب صحت و موجب طهارت و حلیت است. در اینجا استصحاب عدم تذکّیه جاری است.

اما اگر شبهه موضوعیه به واسطه شک در قابلیت باشد بنابراین این امر بسیط همان‌طوری که در جلسات قبل عرض شد معلول و مسبب امور خارجی است. در صورتی فری اوداج با شرائط

می تواند موجب این امر بسیط و سبب برای تحصيل امر بسیط باشد که این امور بتوانند صحیحاً و **ما هو** **نظر الشارع** در خارج تحقق پیدا کند و شک در تحقق، استصحاب عدم تحقق دارد. استصحاب عدم تحقق موجب عدم تحقق آن امر بسیط است. ولی در مورد قابلیت محل، در اینجا اصل مثبت قابلیت یا اصل مثبت عدم قابلیت موجود نیست.

از آن طرف اگر چنانچه علم به صحت فری اوداج با شرائط و شروط متحقق باشد، در این صورت به واسطه عدم اصل مثبت تذکيه یا عدم تذکيه، ما نمی توانیم استصحاب عدم تذکيه را در اینجا جاری کنیم. چرا؟ زیرا در اینجا شرط برای صحت و تحقق امر سابق موجود نیست؛ نه شرط برای ثبوتش هست و نه شرط برای نفی آن هست.

بنابراین در مانحن فیه در صورت تحقق آن امور خارجی، تذکيه که عبارت است از اثر ثابت، در اینجا محقق است. دیگر نمی توانیم در خصوص این شبهه، در این مورد مانند موارد فعل مذکّی استصحاب عدم جاری کنیم. این اشکال اول بر مرحوم آقا ضیاء بود.

لِقَائِلِ أَنْ يَقُولَ که نفس عدم اثبات قابلیت محل

برای شک در عدم ثبوت تذکيه کفایت می‌کند. یعنی همین که شما شک دارید که این محل، محل قابل است یا نه پس در واقع شک دارید که این حیوان مذکّی است یا نه. وقتی که شما در اینجا شک دارید این حیوان مذکّی است یا نه، در آنجا چه می‌کنید؟ اصل عدم تذکيه را جاری می‌کنید؟ در اینجا از اصل سببی نوبت به اصل حکمی و اصل مسببی می‌رسد. اشکالی که در اینجا به نظر می‌رسد، اشکال قوی است یعنی اینکه فرض کنید در یک مورد ما نمی‌توانیم اصل حاکم ... خب در اینجا نوبت به چه می‌رسد؟ اصل چه می‌شود؟ حکم در اینجا چیست؟ حکم در اینجا همان عدم اصل مسببی است که عدم تذکيه است.

در اینجا قاعده حلیت و قاعده طهارت به کمک آن مسئله تذکيه می‌آید یعنی وقتی که در اینجا نتوانستیم قابلیت و عدم قابلیت را ثابت کنیم، امر دائر می‌شود بین اینکه استصحاب عدم تذکيه حال حیات جاری بشود یا قاعده حلّ و طهارت جاری بشود،

کدام یک از این دو؟! آن وقت اینجا فقیه باید نظر خودش را بدهد و بتواند یکی از این دو را بر دیگری مقدّم کند. یعنی ظنّ اجتهاد در اینجا ظاهر می شود که آن عدم قابلیت به عنوان جزء العله برای عدم تذکّیه و قابلیت به عنوان جزء العله برای تذکّیه است و این طور است که در شک در جزئیت، اصل، عدم تحقق این شرط است پس شرط برای تذکّیه در اینجا حاصل نشده است.

این مسئله وجود تذکّیه، قابلیت یا عدم قابلیت در اینجا بحث را از اصل حاکم بیرون می آورد. در نتیجه در اینجا شبهه موضوعیه می شود که آیا این موضوع در اینجا ...، در بحث شبهه حکمیت مسئله از همین قبیل است، در آنجا شبهه موضوعیه قوی تر است که بحثش بیان شد و الآن ما در اینجا می گوئیم. در شک در قابلیت، اگر قابلیت محقق است که مورد داخل می شود در مذکّی و اگر قابلیت محقق نیست مورد داخل می شود در غیر مذکّی.

بنابراین ماحصل و نتیجه چه می شود؟! هنوز استصحاب عدم تذکّیه را جاری نکردیم چون اگر بخواهیم استصحاب عدم تذکّیه را جاری کنیم پس

لازمه استصحاب عدم تذکيه حکم به عدم تحقق
قابليت است. چون فرض در اینجا این است که
شرائط معلوم الحصول و متيقن است و فقط بحث ما
در تذکيه است. فری اوداج با شرائط خودش حاصل
شده است، اما از نظر تذکيه و قابليت ما شک داریم.
اگر ما استصحاب عدم تذکيه کنیم بنابراین لازمه
استصحاب عدم تذکيه این است که می گوییم محل،
محل غیر قابل است والا اگر [قابل بود این طور
استصحاب نمی کردیم]. مسئله که خارج از این دو
نیست، یا محل قابل است یا قابل نیست. لحمی که
بر شارع مطروح است این لحم خارج نیست، یا
داخل در تحت حیوان طاهر است یا داخل در تحت
حیوان غیر طاهر است. پس اگر در اینجا اصل عدم
تذکيه جاری شود باید حکم کرد به اینکه محل، محل
غیر قابل است و اصل المثبت.

قوام ذاتی نداشتن تذکيه یا عدم تذکيه

فی حدّ نفسه

اشکال آقا ضیاء را در اینجا متوجه شدید که چه
خطائی کردند؟ ایشان در اینجا به واسطه استصحاب
عدم تذکيه، بدون اینکه خودشان متوجه باشند در

اینجا اصل مثبت به وجود آوردند. چرا؟ همان طوری که خدمتتان عرض کردم در تذکيه و عدم تذکيه چنانچه آن اثر، اثر بسیط باشد ولی از نقطه نظر تعلق، متعلق به امور خارجی است، متعلق به فری اوداج است متعلق به فعل ورود مذکّی بر حیوان است و متعدی بر متعلق بر قابلیت محل است بنابراین خود عدم تذکيه یا تذکيه فی حدّفسه قوام ذاتی ندارد و به عبارت دیگر جوهری نیست که **إِذَا تَحَقَّقَ فِي الْخَارِجِ تَحَقَّقَ لَا فِي مَوْضُوعٍ** باشد بلکه قائم به موضوع است و موضوعش فری اوداج است با شرائط **وَمِنْ جُمْلَتِهَا** قابلیت محل. اگر ما بخواهیم استصحاب عدم تذکيه را جاری کنیم پس باید حکم کنیم در اینکه مورد، مورد غیر مذکّی است و وقتی که نتوانستیم این اصل را جاری کنیم نوبت به قاعده حلّ می رسد. بنابراین در اینجا قاعده حلّ و قاعده طهارت می تواند بلامعارض جاری شود. این تا اینجا مربوط به شبهات موضوعیه بود.

ولی اشکال دیگری که بر فرمایش مرحوم آقا ضیاء وارد می شود این است که ایشان شبهه حکمیه را هم داخل در این مسئله آورده اند، مثلاً فرض کنید

که از نظر حکمی شک کنیم که آیا این حیوان، حیوان مذکّی است یا نه؟! یا اینکه فرض کنید که از نظر حکمی شک کنیم که آیا اسلام شرط در تأثیر صحت دارد یا نه؟! یا استقبال به عنوان شبهه حکمیه [تأثیر دارد یا ندارد]؟! در حالی که شکی نیست که در شبهات حکمیه اصل عدم وجود شرط است و اصل عدم شرطیت شرط است و مسئله خیلی روشن است تعجب می‌کنم که چطور ایشان این مطلب را فرمودند و به آن توجه نکردند که اگر ما شک در شرطیت شیء و عدم شرطیت بکنیم قطعاً استصحاب عدم شرط که با وجود شرط احکام جدیدی طاری می‌شود، آن استصحاب عدم شرط به عنوان استصحاب عدم بیان جاری است. شارع آمده بعضی از شرایط را بیان کرده و بَلَغَ هَذِهِ الشَّرَاطِ إِلَىٰ هَذَا وَ بَلَغْنَا هَذِهِ الشَّرَاطِ وَ نَشْكُ فِيهِ أَنَّهُ هَلْ كَانَ شَرْطٌ آخِرٌ إِنْ لَمْ يَبْلُغْ أَوْ كَانَ شَرْطٌ أَوْ لَمْ يَكُنْ شَرْطٌ أَصْلَ عدم تحقق شرط است إِلَّا مَا ثَبَتَ بِالدَّلِيلِ که در آنجا به وضوح خودش حکایت از ثبوت می‌کند.

عدم جاری بودن استصحاب عدم تذکیه

در شبهات حکمیه

بناءً علیٰ هذا قطعاً در شبهات حکمیه به جمیع موارد استصحاب عدم تذکیه جاری نیست ولو اینکه تذکیه مقصود امر بسیط باشد. و اما در مورد شبهه موضوعیه اگر مربوط به قابلیت باشد باز در آنجا استصحاب عدم تذکیه جاری است.

از کلمات مرحوم آقا ضیاء این طور استفاده می شود که ایشان قسم دوم از این سه قسم را ترجیح دادند و می فرمایند که تذکیه عبارت از فری اوداج است متّهی این فری اوداج باید در ظرف قابل تحقق پیدا کند تا موجب صحت باشد. اما عنوان تذکیه و تعریف تذکیه بر فری اوداج صادق است نه اینکه امر بسیط است و **مِنْ شَرَطِ صَحَةِ هَذَا الْأَمْرِ** قابلیت است، نه! مطالبی را که می فرمایند می گویند که به دلیل اینکه در آیه شریفه دارد: ﴿إِلَّا مَا ذَكَرْتُكُمْ﴾^۱ تذکیه را به فاعل منتسب کرده است؛ الا که شما تذکیه کنید در حالی که آن امر بسیط در اختیار مذکی نیست، در اختیار مکلف و فاعل نیست. آنچه که در

۱. سوره مائده (۵) آیه ۳.

اختیار مکلف و فاعل است، عمل مباشر است که عبارت از حرکت سِکِّین است با توجه به استقبال و شرایط دیگر. آن در اختیار مذکّی است اما نفس آن تذکّیه در اختیار او نیست و این دلیل بر این است که این شقّ ثانی مقصود از تذکّیه است.

روایاتی هم در اینجا ذکر می‌کند، مثلاً در روایت موثّقه ابن بکیر دارد: **«لَا ذُكَاةَ إِلَّا بِحَدِيدَةٍ»**^۱ حدید آن را تذکّیه می‌کند یعنی حدید موجب تحقق این امر است یعنی نفس آن عمل به واسطه حدید است یا روایت دیگر: **«قُلْتُ: أَوَ لَيْسَ الذَّكِيُّ مِمَّا ذُكِّيَ بِالْحَدِيدِ؟! فَقَالَ: بَلَى»**^۲ در این موارد ایشان می‌فرمایند که دلیل یا قرینه بر این است که منظور از تذکّیه در اینجا همان فری اوداج اربعه است منتهی به واسطه قابلیت محل که در ظرف قابل باشد.^۳

جنبه واسطیت حدید در تذکّیه

به نظر می‌رسد که ایشان باز در این مسئله دچار

۱. الکافی، ج ۶، کتابُ الذَّبَائِح، بابُ ما تُذَكِّي به الذَّبِيحَةُ، ص ۲۷۷، ح ۲.

۲. الکافی، ج ۳، کتاب الصلاة، بابُ اللَّبَاسِ الَّذِي تُكْرَهُ الصَّلَاةُ فِيهِ وَ مَا لَا تُكْرَهُ، ص ۳۹۸، ح ۳، با قدری اختلاف.

۳. نهاية الأفكار، ج ۳، ص ۲۵۷.

خبط شده باشند و ادله‌ای را که ذکر می‌کنند، این ادله
 بر علیه خود ایشان است. اولاً آیه شریفه که
 می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَا ذَكَرْتُمْ﴾؛ «مگر آن را که شما
 تذکیر کردید» این آیه گرچه انصراف نه از باب ظهور
 بدوی، لولا آن جهات دیگر و آن ظهور بدوی آن به
 فعل مذکّر برمی‌گردد یعنی ﴿مَا ذَكَرْتُمْ﴾؛ آن را
 که شما تذکیر کردید یعنی شما سر بریدید و فری
 اوداج کردید. اما با توجه به روایتی که دارد: **«لَا زَكَاةَ**
إِلَّا بِحَدِيدَةٍ» این خلاف است چون حدید واسطه
 است حدید که کار انجام نمی‌دهد، حدید واسطه
 برای تذکیر است. حدید او را تذکیر کرده است یعنی
 این مسئله را حدید به وجود آورده است. این دلیل بر
 این عمل خارجی نیست که تذکیر عمل خارجی
 است و با توجه به خود معنای تذکیر که معنای پاک
 شدن است... فری اوداج که پاک کننده نیست فری
 اوداج وسیله برای پاک شدن است تذکیر دوتا معنا
 دارد؛ یک معنی تزکیر با «زاء» به معنی رشد و نمو
 است که زکات از آن گرفته می‌شود، و تذکیر با «ذال»
 به معنی پاک شدن و طاهر شدن است و طهارت و
 پاکی امر معنوی است و شارع به جای اینکه تذکیر

بگويد، می توانست بگويد: «إِلَّا مَا قَتَلْتُمُوهُ بِالْحَدِيدِ؛
 او را با حديد كشتيد» يا بگويد: «إِلَّا مَا ذَبَحْتُمُوهُ
 بِالْحَدِيدِ» يا بگويد: «أَمَتُّمُوهُ بِالْحَدِيدِ؛ اماتِه كرديد»
 بلكه شارع گفته است: ﴿ذَكَى تُمْ﴾؛ او را تذكيه
 كرديد و پاكَ كرديد، پس پاكَ بودن در اختيار انسان
 نيست، مقدماتش در اختيار انسان است و امثله آن هم
 زياد است.

يك وقتی شارع می گويد كه وضو بگيريد؛ إِذَا
 تُرِيدُ الصَّلَاةَ يَجِبُ أَنْ تَتَوَضَّأَ معلوم می شود كه اين
 وضو به فعل مكلف و فعل مباشر مربوط می شود كه
 عبارت است از «صَبَّ مَاءٍ عَلَى الْوَجْهِ بِالْيَدَيْنِ وَ
 الْمَسْحِ» اين عبارت است از وضوء. يك وقتی
 می گويد: «إِذَا تُرِيدُ الصَّلَاةَ لَازِمٌ عَلَيْكَ أَنْ تُطَهِّرَ
 نَفْسَكَ» اين «تُطَهِّرَ نَفْسَكَ» يعنى تحصيل طهارت
 كنيد. بنابر اين آيا به اين وضو می شود طهارت گفت؟
 به اين نمی شود طهارت گفت. بله! به اين می شود
 مطهر و مُسَبِّبُ گُفْتُ؛ سَبَبُ الطَّهَارَةِ وَ مُسَبِّبُ
 لِلطَّهَارَةِ وَ عَلَتَهُ لَطَّهَارَةٌ.

اما طهارت امر معنوی بسيط است و هذا الأمر
 المعنوی ليس بيد الإنسان و المكلف حتى هو

يُحَقِّقُهُ بِالْخَارِجِ بَلْ أَسْبَابُهُ بِيَدِهِ وَسَائِلُهُ بِيَدِهِ. در
مسئله تذکيه هم قضيه از اين باب است. شارع
می فرماید: ﴿ذَكِّيْ تُمْ﴾ آن را پاک کنید. پس
معلوم می شود مذکّی عبارت از طهارت محل است
که آن طهارت محل به واسطه فعل مذکّی پیدا
می شود. بنابراین مسئله همان است که سابقاً عرض
کردیم که تذکيه عبارت از امر بسیط است که
به واسطه فعل مذکّی و قابلیت محل تحقق پیدا
می کند.

اللهم صل على محمد وآل محمد